

### تیره بخت

دختری خُرد ، شکایت سر کرد  
که مرا حادثه بی مادر کرد  
دیگری آمد و در خانه نشست  
صحبت از رسم وره دیگر کرد  
باره و طوق زر من بفروخت  
خود گلوبند ز سیم وزر کرد  
سوخت انگشت من از آتش و آب  
او بانگشت خود انگشت کرد

۵ - هر چه من خسته و کاهیده شدم  
او جفا و ستم افزونتر کبرد  
اشک خونین مرا دید و همی  
خنسدها با پسر و دختر کسرد  
نزد من دختر خود را بوسید  
بوسه اش کارد و صد خنجر کرد  
عیب من گفت همی نزد پدر  
عیب جوئیش مرا مضطرب کرد  
شب بجا روب و رفویم بگماشت  
روزم آواره بام و در کسرد

۱۰ - پدر از درد من آگاه نشد  
هر چه او گفت ز من ، باور کرد  
مادرم رفت ، و مرا دریم دهر  
چو یکی کشتی بی لنگر کرد